دمکراسی در اندیشه سیاسی متفکران عصر اطلاعات

مهدی آقابراری[1]

دکتر حسن شمسینی غیاثوند[2]

چکیده:

پدیده‌های سیاسی از جمله دموکراسی در بستر زمان و مکان تعریف می‌شوند. در واقع با دگردیسی در تحولات سیاسی و اجتماعی و حتی فناوری، تعریف و مولفه های پدیدهای سیاسی همچون دموکراسی متحول می شوند. گرچه دموکراسی سابقه تاریخی طولانی دارد ولی باید گفت که در چند دهه اخیر با توجه به تغییرات در همه ابعاد زندگی انسان ها اعم از فناوری ها، اقتصادی، خانوادگی، سبک زندگی شهروندان و بخصوص جهانی شدن و رسانه ها ماهیت دموکراسی را متحول کرده اند. همچنین افزایش چالش در زندگی جوامع همانند بحران هوت و اخلاق، سطحی نگری در میان انسانها ، زوال عقل و اندیشه در جامعه، تخصص گرایی، پیچیده تر شدن امور، افزایش ترس میان انسانها، اضطراب و ناامیدی، افزایش رفاه در عین یأس در میان انسانها، معنی و کارکرد دموکراسی تغییر یافته است. به همین دلیل فلاسفه و متفکران سیاسی همچون هابرماس، آلن تورن، بوردیو و دیوید هلد از دموکراسی های نوین همچون دموکراسی جهان وطنی، دموکراسی عاطفی، دموکراسی مشورتی و دموکراسی الکترونیکی سخن می گویند که پاسخگوی بشر در سده بیست و یکم در عرصه های سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و خانوادگی بوده باشد.

واژگان کلیدی: دموکراسی، جهانی شدن، دیوید هلد، رسانه ها، بحران هویت

---

[1]- دانش آموخته کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

[2]- استادیار و عضو هیئت علمی،گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

shamsini_h@yahoo.com

تاریخ دریافت:۱۳۹۴/۱۲/۴- تاریخ پذیرش:۱۳۹۴/۱۲/۲۵

مقدمه:

بحث اساسی در زمینه تاریخ دموکراسی این است که آیا دموکراسی مربوط به تاریخ مدرنیته و لیبرالیسم است یا اینکه پیش از لیبرالیسم دموکراسی وجود داشته است ؟ پاسخ‌های متفاوتی به این سوال داده شده است اما دموکراسی را به عنوان یک شکل نظام سیاسی در نظربگیریم باید بگوییم که دموکراسی پیش از لیبرالیسم وجود داشته است چرا که در یونان باستان با نظام سیاسی دموکراسی مواجه بودیم، اما اگر دموکراسی را به عنوان یک هدف و با توجه به مولفه-های جدیدآن درنظربگیریم این دموکراسی محصول وتولید لیبرالیسم و مدرنیته می باشد چرا که در ابتدا لیبرالیسم ومدرنیته ای به وجودآمد و از دل این لیبرالیسم، دموکراسی به وجودآمد با این توضیح که از یک طرف مبادی معرفت شناختی و هستی شناختی دموکراسی های جدید در لیبرالیسم نهفته واز طرف دیگر دموکراسی های جدید اصول وگزاره‌های خود را از لیبرالیسم می گیرد که به نوعی می توان گفت این دموکراسی های جدید از سده ۱۸ پدیدارشدند.

سوال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا دموکراسی صرفاً بستر و خاستگاه غربی دارد؟ و چرا ابتدا در کشورهای غربی پدیدار شد؟ در واکنش به این سوال پاسخ‌های متعددی ارئه شده است، همچنانکه در جواب به چرایی ایجاد دموکراسی در غرب وعدم ایجاد دموکراسی در شرق پاسخها متعددی ارائه شده است و این مسأله را از دیدگاه فرهنگی، دینی، جغرافیایی، شیوه تولید، کمبود آب مورد بررسی قرار داده اند به طور مثال؛ میشل فوکو معتقد است، آنچه که باعث ایجاد دموکراسی در غرب شده است هسته ساختاری آن یعنی شهر بود اما در جهان شرق هسته ساختاری آن قبیله است و نباید انتظار داشت در نگرش قبیله‌ای دموکراسی به وجود آید، دموکراسی در طول تاریخ دچار تحولات مفهومی خاص گردیده است چنانکه در یونان باستان دموکراسی به معنای مشارکت مستقیم مردم در تمامی مسائل وحوزه های زندگی بود این دموکراسی بر پایه نمایندگی مستقیم بود و مبنای آن براساس جغرافیا و ملیت بود به عبارتی بر پایه هستی شناختی این دموکراسی ملیت بود، اما دموکراسی های جدید ریشه در مسائل دوره مسیحیت، دوره خرد، روشنگری، لیبرالیسم و تحولات اساسی دیگر دارد که به طور کلی ویژگی های دموکراسی های کنونی عبارتند از: ۱- اصل حاکمیت مردم ۲- اصل حکومت اکثریت ۳- گردش نخبگان ۴- برابری حقوقی و سیاسی ۵- پلورالیسم (کثرت گرایی) سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی۶- تفکیک قوا ۷- آزادی بیان و اندیشه ۸- اصل مشارکت جامعه در تمامی تصمیم گیری‌ها ۹- حاکمیت قانون۱۰- اصل قانون گذاری در همه زمینه‌ها ۱۱-

وجود اپوزیسیون قانونی ۱۲- محدود کردن قدرت حکومت به قوانین تدوین شده و تدوین نشده ۱۳- وجود جامعه مدنی و احزاب قدرتمند و ایجاد زمینه و بستر لازم برای رسیدن اقلیت به قدرت ۱۴- ایجاد مکانیسم هایی برای فهم افکار عمومی ۱۵- تساهل وتسامح مذهبی ۱۶- برابری همه افراد در رسیدن به قدرت سیاسی.

به طور کلی می‌توان ویژگی های دموکراسی را به صورت ذیل عنوان کرد:

۱- اصل ایزونومی یعنی برابری در مقابل قانون ۲- اصل ایزوتومی یعنی برابری همه افراد در رسیدن به مناصب سیاسی ۳- اصل ایزوگوری یعنی آزادی بیان.

مفهوم دموکراسی در طول تجربه تاریخی جدید خود در غرب دچار تحول معنایی و مفهومی شده چنانکه همه پدیده‌ها ومفاهیم سیاسی این تحول معنایی را داشته‌اند که به صورت تاریخی می‌توان آنها را به صورت ذیل عنوان داشت: الف) اصل حکومت اکثریت مردم ب) دموکراسی به مفهوم حکومت قانون ج) دموکراسی به مفهوم حکومت نخبگان یا الیت‌ها و برگزیدگان د) دموکراسی به مفهوم رعایت حقوق اقلیت.

متفکران و تحلیلگران مفهوم دموکراسی با توجه به انتخاب معیار و ملاک خاص، تقسیم بندیهای متفاوتی از دموکراسی ارائه کردند که مهمترین تقسیم بندی از دموکراسی مربوط به تقسیم بندی دیوید هلد از دموکراسی است که در کتاب مدل‌های دموکراسی ترجمه عباس مخبر آمده است، تقسیم بندی دیوید هلد از اهمیت خاصی برخوردار می باشد چرا که اولا؛ وی کلیه دموکراسی‌هایی را که در جهان به وجود آمده‌اند را مورد بررسی قرار می‌دهد یعنی دموکراسی های یونان باستان تاکنون. ثانیا؛ هلد هم نگرشی سیاسی به دموکراسی دارد هم جامعه شناسی چرا که هم استاد سیاست است هم استاد جامعه شناسی، بنابراین نگرشی مضاعف به دموکراسی دارد و دموکراسی را تنها به سیاست یا جامعه تقلیل نمی‌دهد ثالثا؛ نظریه او نوین و روز آمد است، نظریه‌ای که هم اکنون در محافل معتبر وآکادمیک مانند دانشگاه لندن مورد بحث و گفتگو است رابعا؛ این نظریه با توجه به عمق تاریخی بحث دموکراسی و گستره جغرافیایی آن در سطح جهان تدوین شده نه فقط محصور در دموکراسی‌های غربی خامصا؛ نظریات او به همراه نظریات دوستش آنتونی گیدنز در نقد سوسیالیسم و لیبرال دموکراسی، مضامین جدی گفتمان دموکراسی را در محافل روشنفکری کشورهای غربی به خصوص کشورهای انگلوساکسون را تشکیل می دهد، این متفکر یک تقسیم بندی کلی ازتاریخ دموکراسی دارد.

تقسیم بندی از انواع دموکراسی

تقسیم بندی موضوعی از دموکراسی؛ نظریه گوتمن

این متفکر صرفاً به دموکراسی‌های جدید پرداخته است و به طورکلی دموکراسی‌های کلاسیک رانادیده گرفته است وی ازشش نوع دموکراسی یاد می‌کند که عبارتند از: ۱-دموکراسی شومپیتری۲- لیبرالی۳- مردمی۴- تدبیری ۵- سوسیالیستی ۶- مشارکتی(قادری، ۱۳۸۵: ۸۵)

دموکراسی شومپیتری می‌گوید: دموکراسی فقط یک روش است؛ دموکراسی مردمی گسترده-ترین نوع دموکراسی است و از عناصری چون رأی برابر، آزادی سخن، انتشارات، انجمن ها، در دخالت هر چه بیشتر مردم در سیاست گذاری دفاع می‌کند. دموکراسی لیبرال؛ برخلاف دموکراسی مردم که حکومت مردم را همچون یک غایت ارزش سیاسی تلقی می کند بیشتر معطوف به آزادیهای فردی است، دموکراسی مردمی؛ ذاتا فلج است در حالی که دموکراسی لیبرال مانند دموکراسی شومپیتری در روشن بودن سازگار دموکراتیک متمرکز است. دموکراسی مشارکتی؛ خواهان هر چه بیشتر مردم در صحنه سیاست است بدین معنی که مردم در اشکال مختلف در امر سیاست دخیل باشند و صرف رآی دادن بیانگر مشارکت نیست. دموکراسی سوسالیستی؛ بر قدرت اقتصادی و توزیع عادلانه ثروتها اشاره دارد و اینکه دموکراسی تدبیری سعی در حفظ آزادی‌های فردی همگام با تشویق شهروندان به مشارکت، عاقلانه تأکید دارد (قادری، ۱۳۸۵: ۸۷).

تقسیم بندی دیگر مربوط به دکتر حسین بشیریه است: که در کتاب لیبرالیسم محافظه کاری مورد بررسی قرار گرفته، این متفکر با توجه به لیبرالیسم و نظریات و مکاتب جدید به دموکراسی نگریسته است. با توجه به این معیارها از چهار نسل دموکراتیک سخن می‌گوید:

۱- نسل ماقبل دموکراتیک که بر مسائلی همچون آزادی منفی، قداست مالکیت خصوصی، اقتصاد آزاد تأکید می‌کرده مثل جان لاک و ژان ژاک روسو ۲- نسل سده نوزدهم که به ترکیبی از اصول لیبرالیسم و دموکراسی دست یافتند و اندیشه ها را با هم ترکیب کردند و آزادی مثبت جای آزادی منفی راگرفت. متفکرانی همچون جان استوارت میل، ویلیام جیمزو بنتام ۳- نسل نیمه اول سده بیستم، این متفکران لیبرال دموکراسی را با اصول سوسیالیسم واقتصاد دولتی ترکیب کردند کسانی مثل راسل، لاسکی۴- نسل چهارم، متفکران نئولیبرالیسم که به اصول لیبرالیسم اولیه بازگشتند همانند فریدمن و نوزیک و هایک (بشیریه، ۱۳۷۸).

تقسیم بندی تاریخی؛ دیوید هلد

در کتاب مدل‌های دموکراسی در سال ۱۹۸۷ تحقیقی منضبط در خصوص انواع صورت‌های بروز یافته دموکراسی ارائه کرده است. مدل‌ها و تقسیم بندی‌های هلد از دموکراسی به قرار زیر است:

دموکراسی کلاسیک: از خصوصیات این دموکراسی مشارکت مستقیم شهروندان در امور قانون گذاری است. این مدل در یونان باستان و با خصوصیات شهروندان محدود آتن رهگیری شده است (David Held,1996:33)

دموکراسی حمایتی: علت نام گذاری این دموکراسی این است که مردم یا شهروندان فعال برای اطمینان حاصل کردن از این که حاکمان سیاست هایی در جهت منافع آنها را پیگیری می کنند خواستار به دست آوردن حمایت حاکمان و نیز حمایت از یکدیگر هستند. در این دموکراسی اگر چه حاکمیت در نهایت متعلق به مردم است، اما به نمایندگانی تفویض می شود که از سوی شهروندان اعمال حاکمیت کنند. در این دموکراسی حوزه دولت از جامعه مدنی مجزّاست و اختیارات دولت محدود است. وجود کانون های قدرت و گروه های رقیب نیز از شاخصه های این مدل است. (Ibid:99)

دموکراسی تکاملی رادیکال: در این مدل شهروندان از برابری سیاسی و اقتصادی و نیز آزادی برخوردارند و هیچ یک بر دیگری رجحان و تفوق ندارد. تقسیم وظایف قوا از خصوصیات اصلی این دموکراسی است. شرایط عمومی تحقق آن، اجتماع کوچک غیرصنعتی است (Ibid:61)

دموکراسی تکاملی: در این دموکراسی، مشارکت در حیات سیاسی صرفا برای پاسداری از منافع شخصی و فردی نیست، بلکه برای ایجاد شهروندانی آگاه، مسئول و رشید نیز ضروری است. از ویژگی های این دموکراسی این است که حق رأی همگانی بوده و تفکیک قوا به طور کامل در آن وجود دارد به نحوی که حتی دستگاه بوروکراسی دولتی نیز از حاکمان منتخب مردم، کارکردی جداگانه دارند و تفکیک شده اند. تحقق این دموکراسی در جامعه مدنی مستقل همراه با اقتصاد رقابتی و مالکیت خصوصی میسّر است (Ibid:116)

دموکراسی مستقیم مارکسیستی: این نوع مدل را دیوید هلد به همراه شرح نظریه های مارکسیستی در گرایش های مختلف آن شرح می دهد. از خصوصیات حاکم بر این مدل که در دو حالت سوسیالیسم و کمونیسم تبیین شده، این است که پیش شرط تحقق آزادی واقعی، پایان استثمار و در نهایت برابری کامل اقتصادی و سیاسی است. شرایط جوامع سوسیالیستی

مثل تنظیم امور به وسیله کمون‌ها و آرمان‌هایی چون شکست بورژوازی و وحدت پرولترها (کارگران) و نیز از بین رفتن تمامی طبقات از شاخصه‌ها و بسترهای تحقق این مدل است. (Ibid:152)

دموکراسی نخبه گرای رقابتی: در این مدل نویسنده با طرح نظریات شومپیتر و حملات وی به دموکراسی کلاسیک، مدلی از حکومت دموکراتیک را بیان می‌دارد که در آن نخبگان سیاسی کارآمد و کاردان تصمیم گیرندگان اصلی هستند. در این مدل طبق نظریه های شومپیتر نقش شهروندان معمولی بسیار محدود است. مدل نخبه‌گرایی رقابتی شاهد خصوصیاتی چون حاکمیت سیاست های حزبی در پارلمان، تمرکز در رهبری سیاسی و حکومت پارلمانی با قوه مجریه قوی هستیم. از شرایط عمومی مطرح در این مدل می توان به جامعه صنعتی، انتخاب کنندگان کم اطلاع یا عاطفی و همچنین فرهنگ سیاسی تحمل پذیر و متساهل اشاره کرد. (Ibid:197)

دموکراسی تکثرگرایانه: در این مدل به دیدگاه تجربی در دموکراسی که مبتنی بر نظریات اندیشمندان و نویسندگان آمریکایی است توجه می شود. از خصوصیات این مدل کم کردن آسیب پذیری حکومت به وسیله حفظ اقلیت‌ها و تأمین آزادی های همه جانبه سیاسی است. آزادی بیان، آزادی تشکیلات سیاسی و غیر سیاسی، تنوع گروه های در پی کسب نفوذ در سیاست و میانجی گری و داوری حکومت بین تقاضاها و مطالبات متکثر، از ویژگی های این مدل به شمار می رود (Ibid:217).

دموکراسی حقوقی: در مدل حقوقی، اهتمام و توجه به اصل اکثریت برای حفظ آزادی و حفاظت از افراد در مقابل حکومت خود رأی توصیه می شود. همچنین خصوصیاتی چون حداقل مداخله دولت در جامعه مدنی و زندگی خصوصی و حداکثر میدان عمل برای جامعه بازار آزاد و وجود رهبری سیاسی در محدوده اصول لیبرالی را می توان برای آن برشمرد. (Ibid: 261)

دموکراسی مشارکتی: در این مدل گفته شده که حق مساوی برای تکامل شهروندان و تأمین منافع آنان صرفاً در یک جامعه مشارکتی تحصیل می شود. مشارکت مستقیم شهروندان در نهادهای اصلی جامعه چون محل کار و محله و فعالیت احزاب مشارکتی در قالب ساختارهای پارلمان‌گونه یا کنگره‌ای از خصوصیات این مدل است. برای تحقق دموکراسی مشارکتی به حداقل رساندن قدرت بوروکراسی غیر مسؤول در زندگی عمومی و خصوصی لازم شمرده شده است (Ibid:271)

دموکراسی خودمختار: در مدل مزبور بر شرایط و خصوصیات خودمختاری دموکراتیک تأکید می شود. شرایطی که در آن به زندگی دموکراتیک بیش از رأی دادن ادواری شهروندان توجه می شود. در دموکراسی خودمختار می‌بایست فرصت‌هایی برای شهروندان ایجاد شود که بتوانند ظرفیت ها و استعدادهای خود را بروز دهند و در برخورداری از این فرصت ها و محدودیت ها می‌بایست افراد یک جامعه با هم برابر باشند. دسترسی آزاد و همگانی به اطلاعات برای تضمین تصمیم‌گیری های آگاهانه در کلیه امور، ایجاد مسؤولیت جمعی در زمینه امور اجتماعی و تقلیل کار روزمره به حداقل ممکن و همچنین وجود بنگاه های اقتصادی خود گردان و شرکت های خصوصی متنوع و نظام حزبی رقابتی از ویژگی ها و شرایط دیگر این مدل است. (Ibid:324)

دموکراسی جهان وطنی Cosmopolitan Democracy

دیود هلد دانشمند علوم سیاسی و نظریه‌پرداز دموکراسی جهان وطنی معتقد است در عصری که در حال جهانی شدن است، گسترش دموکراسی در حوزه بین‌الملل ضروری است.دیوید هلد دانشمند سیاسی و استاد مدرسه اقتصادی لندن است. کتاب "مدلهای دموکراسی" او شهرتی جهانی دارد. او جهانی شدن را انتقال جهان به یک فضای اجتماعی واحد می‌داند و اینکه چنین انتقالی از طریق یک دوره واقعی جدید از خلق زیرساخت‌های ارتباطی تقویت می‌شود.یکی از دغدغه‌های اصلی دیوید هلد، دموکراسی در جهان در حال جهانی شدن است؛ جهانی شدن هم تهدید و هم فرصتی برای دموکراسی است. او در دموکراسی فی نفسه به عنوان یک کالای عمومی مزیت می‌بیند. اما در جهانی که در حال جهانی شدن است، ادامه حیات دموکراسی از طریق واحد ملت- دولت ممکن نیست و گسترش دموکراسی در حوزه بین‌الملل ضروری است.

هلد از سنت‌های فکری مارکسیسم و لیبرالیسم مدد می‌گیرد و می‌کوشد تا یک شکاکیت درباره قدرت سیاسی و شکاکیت دیگری پیرامون قدرت اقتصادی را از طریق یک دموکراسی رادیکال در سطح جامه مدنی و دولت با هم آشتی دهد تا آن، شرط و تضمینی برای یک دموکراتیک سازی دیگرشود. با پایان جنگ سرد، هلد تلاش‌های نظری خود را با تمرکز خود بر مطالعه جهان‌گرایی اقتصادی و فرصت‌ها و محدودیت‌هایی که برای دموکراسی می‌آفریند، آغاز کرد. او در این مرحله با فرانسیس فوکویاما اختلاف نظر دارد و انتقاد او از کتاب پایان تاریخ آن است که فوکویاما در نمی‌یابد که لیبرالیسم و دموکراسی ساختارهای واحدی نیستند بلکه اشکال مختلفی به خود می‌گیرند که در آن تنش‌های بین دموکراسی و لیبرالیسم سر می‌گیرد و

اینکه فوکویاما در این مسئله در می‌ماند که آیا لیبرالیسم دموکراسی می‌تواند در برابر جهانی شدن شکوفا شود یا نه. هلد جهانی شدن را با آنچه که او آن را فقدان دموکراسی یا کسر دموکراتیک دوگانه یا دوبل می‌خواند، پیوند می‌دهد. از یک سو جهانی شد تنش بین دموکراسی، وابستگی به سرزمین یا ملت- دولت را با عمل بازارهای جهانی یا شبکه‌های فراملی قدرت اشتراک یافته ادغام کرد. دولت‌ها توانایی و ظرفیت اندکی برای نفوذ در تصمیم‌گیری‌های که به وسیله شرکت‌های چند ملیتی اخذ می‌شود و دارای تأثیر مستقیمی بر ارزش‌های رایج، چشم‌اندازهای اشتغال و دیگر حوزه‌ها در داخل حاکمیت دولت است، دارند. از سوی دیگر جهانی شدن همراه با ظهور سیاست‌های جهانی منحرفی است که تفاوت‌ها و نابرابری‌ها را از طریق افزایش منافع نخبگان جهانی به ضرر اجتماع جهانی وسیع‌تر و گزاف‌تر می‌سازد و از اعتبار دموکراسی می‌کاهد.به این ترتیب جهانی شدن در کار تولید یک نظم بین‌المللی است که به وسیله نهادها و مؤسساتی ساختار می‌یابد که بر آن اساس، شهروندان اگر نگوییم تحقیر، کنترل می‌شوند. مکانیسم‌هایی در اختیار شهروندان نیست تا عدم موافقتشان را اعلام کنند(هلد،۱۳۸۰: ۱۲۰).

هلد از یک دموکراسی جهان میهن، بر این اساس دفاع می‌کند که دموکراسی اگر همچنان متصل به واحد ملت- دولت باقی بماند، نمی‌تواند در هیچ شکل معناداری ادامه حیات دهد. تنها راه تقویت مجدد دموکراسی در داخل دولت‌ها، عبارت خواهد بود از گسترش دموکراسی به عرضه روابط میان دولت‌ها و بر فراز دولت‌ها. دیوید هلد برای جهان وطنی اصولی را بر می‌شمارد. شرافت و ارزش برابر، عاملیت مؤثر کارگزار انسانی، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی شخصی، رضایت، مشاوره‌گرایی و تصمیم‌گیری دسته جمعی از طریق رویه‌های مبتنی بر رأی گیری، جامعیت و اختیارات و اجتناب از آسیب‌ها و اجابت نیاز فوری ۷ اصل مورد نظر دیوید هلد در مورد جهان وطنی محسوب می‌شوند. بنا بر اصل اول هرکس یک جایگاه اخلاقی برابر با همه در جهان دارد. این ممکن است یک اصل ضعیف به نظر برسد، همچنانکه عموماً به همین گونه هم فرمول‌بندی شده و در داخل آن محتوای خاص زیادی ایجاد نشده است.این اصل در آرای هلد یک اصل بنیادین و اساسی به شمار می‌رود که مشخص می‌کند همه مردم اهمیت اخلاقی برابر دارند و باید از ملاحظات برابر نسبت به منافعشان بهره‌مند باشند.به نظر هلد بدون شناسایی این اصل مبنایی برای یک چشم انداز جهان وطنی وجود نخواهد داشت.

یکی از دغدغه‌های اصلی دیوید هلد، دموکراسی در جهان در حال جهانی شدن است؛ جهانی شدن هم تهدید و هم فرصتی برای دموکراسی است. او جهانی شدن را انتقال جهان به یک فضای اجتماعی واحد می‌داند و اینکه چنین انتقالی از طریق یک دوره واقعی جدید از خلق زیرساخت‌های ارتباطی تقویت می‌شود. او در دموکراسی فی نفسه به عنوان یک کالای عمومی مزیت می‌بیند. اما در جهانی که در حال جهانی شدن است، ادامه حیات دموکراسی از طریق واحد ملت- دولت ممکن نیست و گسترش دموکراسی در حوزه بین‌الملل ضروری است. هلد از یک دموکراسی جهان میهن، بر این اساس دفاع می‌کند که دموکراسی اگر همچنان متصل به واحد ملت- دولت باقی بماند، نمی‌تواند در هیچ شکل معناداری ادامه حیات دهد. تنها راه تقویت مجدد دموکراسی در داخل دولت‌ها، عبارت خواهد بود از گسترش دموکراسی به عرصه روابط میان دولت‌ها و بر فراز دولت‌ها.دیوید هلد پیشنهاد می‌کند همانطور که حقوق بین الملل ما را به شهروندان جهان تبدیل نموده، لازم است نهادهای سیاسی بین المللی نظیر سازمان ملل متحد و مؤسسات تابعه‌اش، بانک جهانی، صندوق بین‌الملل، برای تحقق حکومت دموکراتیک جهان وطنی گسترش یابند.هلد همچنین معتقد است حقوق دموکراتیک شهروندان باید در قوانین اساسی ملی و بین‌المللی تجسم یابند و پیشنهاد می کند برای ایجاد حداکثر پاسخگویی و تأمین منافع شهروندان در موضوعات جهانی خاص باید یک قدرت منطقه ای نیز برای تصمیم گیری بومی ایجاد شود نظیر اتحادیه اروپا. در دموکراسی جهان وطنی هلد، میزان و ماهیت نقش دولت- ملت تغییر می کند و دولت به یک بازیگر سیاسی بسیار قدرتمند در بین دیگر بازیگران جهانی تبدیل می شود.

در این مدل، دموکراسی با لحاظ شرایط عصر جهانی شدن مورد بحث قرار گرفته است. در دموکراسی جهانی با توجه به این که در شرایط موجود روابط منطقه ای و جهانی با یکدیگر اصطکاک افزون تری دارند، اصول خودمختاری سیاسی نیازمند آن است که در یک مرزبندی و سنگربندی جدید در سیستم ارتباطی «منطقه‌ای» و «جهانی» باز تعریف شود. نویسنده مقاصد و خصوصیاتی را در دو مرحله بلند مدت و کوتاه مدت برای تحقق این مدل پیشنهاد می کند. مواردی چون بازسازی نقش رهبری سازمان ملل و توابع آن چون شورای امنیت، ایجاد یک دادگاه حقوق بشر بین المللی جدید، تأسیس نیروی نظامی مؤثر بین‌المللی، تفکیک میان علایق و منافع اقتصادی و سیاسی و تأسیس پارلمان جهانی از جمله خصوصیات پیشنهادی در این مدل هستند. (David Held, 338)

نظریه یورگن هابرماس

هابرماس در کتاب نظریه کنش ارتباطی دموکراسی را در قالب دو قسم مدل‌های هنجاری و مدل‌های تجربه گرایانه تقسیم بندی کرده است (Habermas,1996:289-324) هابرماس معتقد است در بازشناسی مدل‌های تجربه گرا می‌بینیم که این مدل‌ها هیچ راهی برای پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان بین هنجار و واقعیت ارتباط برقرار کرد پیش روی ما قرار نمی‌دهند و البته این در حالی است که از این سو مفاهیم انتزاعی و مجازیِ مدل‌های هنجاری دموکراسی در چالش با تحلیل‌های توانمند اجتماعی قرار می‌گیرند(همان: ۲۹۶). وی ضمن آن که دموکراسی را نظامی از حقوق می‌داند که در آن حق مشارکت برای هر فرد در فرایند قانون-گذاری تضمین می‌شود، از بین دو دسته از دموکراسی‌های یاد شده"دموکراسی مشورت گر"را بهترین راه حل ممکن برای مصالحه میان واقعیت و ارزش یا به تعبیری بین اخلاق گفتمان و واقعیت سیاسی می داند. وی در آثار دیگرش تلویحاً به تقسیم بندی های دیگر از دموکراسی همچون دموکراسی صوری و غیر صوری یا انواع قدیم و جدید دموکراسی بورژوایی اشاره کرده و آنها را می پذیرد(هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۷۱).

دموکراسی مشورتی Deliberative democracy

هابرماس به نقد عقل ابزاری می‌پردازد و مثل دیگر اعضای مکتب فرانکفورت لبه تیز حمله خود را متوجه پوزیتویسم می‌کند. هابرماس در نقد از پوزیتویسم و با هدف برپایی یک مجموعه شناخت جامع، علم تجربی را تنها یکی از سه وجه شناخت انسانی قرار داد. وجه دوم معرفت، تفهم و رابطه میان انسانهاست که با میانجیگری زبان انجام می‌شود. سرانجام در وجه یا ساحت سوم معرفتی هابرماس، علایق آزادی خوانه یا انتقادی است. درواقع هابرماس به نفی رابطهٔ جزمی و یکسویه میان آنچه زیربنای تولیدی و مناسبات روبنایی گفته می شود، تمایل داشت. این وضعیت در اصطلاح **جهان زیست** که هابرماس بکار می‌برد، به خوبی آشکار می‌شود. در بخش **زیست جهان** یا همان **حوزه عمومی** مردم از طریق **کنش ارتباطی** درصدد درک یکدیگر برمی‌آیند نه تأثیرگذاری بر دیگر بازیگران. از نظر هابرماس، نظام که منظور فرآیند عقلانیت ابزاری در چهارچوب تمدن بورژوازی است و عناصر اصلی آن قدرت و سرمایه است، حوزه هایی از جهان- زیست را تسخیر کرده است که برای چاره‌جویی آن باید به عقلانیت ارتباطی یا کنش تفهمی دست یافت. در مدل دموکراسی هابرماس که به دموکراسی مشورتی معروف است،

جنبش های اجتماعی بازیگران اصلی شکل دهی اراده دموکراتیک می‌باشند و این جنبش‌های اجتماعی باید در مقابل دولت و بخش اقتصاد که به استثمار جهان زیست(ارزش های اجتماع و خانواده) می‌پردازند، مقاومت کنند. از نظر هابرماس بسیج جنبش های اجتماعی در جامعه مدنی کمک مهمی به توسعه دموکراسی می‌کند. در حقیقت هابرماس خوش بین‌ترین نظریه پرداز در خصوص امکان تحقق دموکراسی در جوامع پیچیده معاصر است. هابرماس دموکراسی را حاکمیت مردم بر اساس ارتباطات آزاد و مبتنی بر بحث و تبادل نظر و معاشرت و انجمن می داند و منظور از دموکراسی مشورتی همان حاکمیت مردم بر اساس تبادل نظر مبتنی بر اصول اخلاقی و اجماع عقلانی است. مدل دموکراسی هابرماس مبتنی بر این اصول می‌باشد: وضعیت کلامی ایده‌آل و اخلاق گفتگو - تبادل نظر دموکراتیک - حاکمیت قانون اساسی(نش،۱۳۸۹: ۲۶۵-۲۷۳).

دموکراسی بازدارنده، کارلریموندپوپر

پژوهش پیرامون نظریه دموکراسی کارل ریموند پوپر و سنجش نسبت مبانی علمی، فلسفی و معرفت شناختی اش با آن، هدفی است که دانش‌پژوه در این مقاله دنبال می‌کند. پوپر آموزه-های مضمر در فلسفه علم خود را به گستره اندیشه های سیاسی، به ویژه دموکراسی، تعمیم داده است. به اعتقاد پوپر دموکراسی تنها به شرطی عملی است که به ویژگی‌های کارکردی توجه شود:

۱) دموکراسی منحصر به حکومت اکثریت نیست ونمی بایستی فعالیت اقلیت برای حصول تغییرات مسالمت آمیز درمعرض خطر قرار بگیرد.

۲) به منظور جلوگیری از تضاد در ساخت قانونی یک حکومت بایستی فقط یک نوع تغییر درنظام حقوقی منع گردد و آن تغییری است که کیفیت وخصلت دمکراتیک آن را به خطر بیندازد.

۳) در دموکراسی حمایت کامل، مشمول اقلیت‌هایی که از قانون سرپیچی می‌کنند، نمی-شود. به عبارتی اقلیت‌هایی که قواعد بازی را نمی‌پذیرند نبایستی تحت حمایت دمکراتیک باشد.

۴) درایجاد نهادهای ضامن دموکراسی همواره این مسأله بایستی مفروض گرفته شود که امکان رشد گرایش ضد دمکراتیک هم در حکومت شوندگان و هم در حکومت کنندگان وجود دارد.

۵) نابودی دموکراسی ،و بنابراین آزادی، برابر است بانابودی کلیه حقوق.

۶) دموکراسی بهترین میدان رقابت ومبارزه برای حصول تغییرات خردمندانه را فراهم می-کند، چرا که ایجاد تغییرات عاری از خشونت را امکانپذیر می سازد (پوپر،۱۳۸۰: ۹۷۸-۹۷۱).

پوپر دموکراسی مورد نظر خود را همچون شیوه ای از حکومت تلقی می‌کند که بهترین شکل اداره، در"جامعه باز "محسوب می‌شود. وی از یک سو خردگرایی انتقادی را سرآغاز شناخت فلسفی واز دیگر سو گذار از جامعه بسته به جامعه باز می داند. لذا نظریه دموکراسی را نیز به گونه‌ای، روشی برای عبور از جامعه بسته به سوی جامعه باز تعبیر می‌کند.(نانسی ،۱۳۸۰ :۴۱)

معرفت شناختی پوپر بر ابطال پذیری و نه اثبات پذیری گزاره ها تأکید دارد. لذا می‌نویسد: «درنظر من، علمی بودن هردستگاه ،درگرو اثبات پذیریِ به تمام معنایِ آن نیست، بلکه منوط به این است که ساختمان منطقی اش چنان باشد که ردّ آن به مدد آزمون‌های تجربی میسَّر باشد. براین اساس «هر دستگاه علمی تجربی ،باید درتجربه قابل ابطال باشد» (پوپر،۱۳۸۴: ۵۱).

به باور پوپر یک گزاره (یک نظریه) تنها وقتی به علوم اختیاری تعلق دارد که ابطال پذیرباشد. به عبارتی یک گزاره هنگامی ابطال پذیراست که اگر، دست کم یک ابطالگر بالقوه وجودداشته باشد؛ یعنی لااقل یک گزاره شالوده ای که به صورت منطقی با آن تعارض داشته باشند(پوپر،۱۳۷۰: ۱۹). از یک سو ابطال پذیری ملاک تمییز علم از غیرعلم است، و از سوی دیگر مکمل عقل گرایی انتقّادی نیز به شمار می‌رود. مطابق آموزه معرفت شناختی ابطال پذیری،پذیرش هرگزاره و یا نظریه ای مستلزم میزان مقاومت آن در برابر آزمونهای شدید است. فرایند آزمون و حذف خطا تنها روشی است که توان تمییز سره از ناسره را به دست می‌دهد. از نظر پوپر رهیافت ابطال پذیری معیار تمییز علم از شبه علم به شمار می رود. روش علمی متشکل از ارائه جسورانه فرضیه های موقت وقراردادن آنها درمعرض آزمون‌های قاطع است.

به عقیده پوپر دموکراسی مستلزم رویکردی نقادانه است که در آن امکان ابطال و برکناری حاکمان وجود داشته باشد. بنا براین انتخاب حاکمان شرط کافی دموکراسی نیست. وی تأکید خود را نه بر چگونگی انتخاب، بلکه بر امکان طرد و ابطال حکومت از کار، سامان می دهد. حکومت مستقر و حاکمان آنها بنا به فرایند آزمون و خطا مستمراً بایستی در معرض نقد و آزمون قرار بگیرند تا در صورت کشف خطا بتوان آن را عزل یا به تعبیر شناخت شناسی پوپر،

آن را ابطال کرد. از دیدگاه پوپر امکان ابطال حاکمان و حذف و سرنگونی دولتها لازمه دموکراسی است. همانگونه که امکان بطلان، علم و شبهه علم را از هم مجزا می‌دارد، تحقق پیشرفت سیاسی در جامعه باز نیز نیازمند آزمودن، کاویدن و بررسی دقیق است(ادموندز، ۱۳۸۶:۲۶۰). پوپر روش انتقادی کوشش وحذف خطا را برای حل مسائل سیاسی واجتماعی نافذ می‌داند. جامعه ای را دارای کفایت دراداره امور خویش می شناسد که ازچنین رویکردی عقلانی درحل مسائل خود پیروی کند. اقتضای چنین رهیافتی حق بیان افراد وتامین آزادی فکر و نقد و درنتیجه آزادی فردی است (پوپر،۱۳۸۰: ۴۵). بدین معنا که افراد آزادانه به بیان اندیشه های خود مبادرت می ورزند وآزادانه اندیشه‌ها را نقد می‌کنند تا از این رهگذر به حقیقت نزدیکتر شوند. با نگاه به آثار پوپر پیداست که به عقیده او علوم اجتماعی باید درخدمت اصطلاحات اجتماعی باشد. استفاده از این روش سلبی (ابطال پذیری) درنگاه به دموکراسی، همچون یکی از پایه‌های فلسفی دموکراسی پوپر قلمداد می‌گردد. نگرش ابطال‌پذیری پوپر پیرامون دموکراسی، از یک سو تقدس و اقتدار رهبران را کاهش می‌دهد، زیرا هم مردم و هم رهبران خطا پذیر بوده و باید هر لحظه مواظب و مراقب خطاهای احتمالی در سیاست‌ها و طرح های مطرح شده خود باشند. از سوی دیگر میزان پاسخگویی و مسئولیت پذیری رهبران و دولت را در مقابل مردم افزایش می‌دهد، چراکه امکان برکناری رهبران، در صورت عدم پاسخگویی و اشتباه، وجود خواهد داشت.

همچنین می‌توان این فرایند را در راستای رشد و گسترش جامعه و کارایی دولت تعبیر کرد. این امر به نوبه خود باعث افزایش مشروعیت و تبعات کلی نظام خواهد شد. رویکرد پوپر به دموکراسی، امکان استبداد و همچنین فریب توده‌ها را کاهش می‌دهد. زمانی که به دولت مردان همچون افرادی عادی نگاه می شود که دائماً در معرض خطا هستند، دیگر نمی‌توانند داعیه مطلق بودن داشته باشند و خود را مقدس جلوه دهند و از این طریق توده های مردم را بفریبند و جامعه را به سوی استبداد و دیکتاتوری سوق دهند(نانسی ودیگران،۱۳۸۰: ۲۴۲). از طرفی مردم نیز با علم به این مسأله، دیگر فریب شعارهای دروغین و غوغا سالاری رهبران را نخواهند خورد. نظریه پردازی پوپر پیرامون جامعه باز و نیز تکوین فهم پوپر از دموکراسی ماحصل ابطال مبانی نظری افلاطون، هگل و مارکس بوده است. درواقع نظریه پوپر درباره جامعه باز ودموکراسی نتیجه استعمال روش ابطال‌پذیری، یعنی ابطال نظریه مذهب اصالت تاریخی درفلسفه های اجتماعی وسیاسی است. پوپر خود می گوید فقر تاریخیگری و جامعه باز نتیجه کوشش فکری

او در ایام جنگ بوده است؛ هردوی این آثار در دفاع از آزادی و مبارزه با کلیت گرایی و مخاطرات بینش افسانه ای تاریخ انگارانه نگارش یافته است(پوپر، ۱۳۸۰،۲۳۵).

تأکید پوپر بر دموکراسی نه وجه ایجابی آن بلکه وجه سلبی آن است. دموکراسی از آن رو به عنوان نظریه‌ای قریب به حقیقت پذیرفته شده است چونکه تاکنون تاب نقد و آزمونهای سخت را در مقایسه با دیگر اشکال حکومت داشته و گزاره کلی جایگزینی برای آن مشاهده نشده است. نقض حاکم و عملکرد ناشایست حاکمیّت(گزاره شخصی) سبب نقض دموکراسی(گزاره کلی) نیست. امکان اثبات و نیز ابطال این گزاره وجودی دشوار است؛ حال که ابطال این گزاره وجودیا امکان پذیر نمی باشد (نه به دلیل دشواری آن) آن را متافیزیکی می خواند، وهمین عدم امکان منطقی اثباتِ نفی کلی آن هم هست. اگر یک گزاره وجودی را اثبات کنیم ، می توانیم ازآن ابطالِ یک قانون کلی را هم برداشت کنیم. در واقع عدم امکان منطقی ابطال یک گزاره وجودی همان چیزی است که عدم امکان منطقی اثبات نفی کلی آن، همان است. گزاره های وجودی نمی تواند منجر به اثبات یک قضیه کلی باشد ولی می تواند دلیل برابطال آن باشد. اثبات گزاره کلی «هیچ قوی سیاهی وجودندارد»، امکان پذیر نیست؛ چراکه تمام قوهای دنیا مشاهده نشده اند. اما اگر گزاره مشاهده شدن یک «قوی سفید» احراز گردد آن گزاره کلی نقض می گردد.از این دیدگاه کنش دافعه ای و سلبی مکنون در نظریه دموکراسی پوپر حاکی از رویکرد ابطال گری وی می‌باشد. از طرفی، به باور پوپر فرضیه‌ها هیچگاه تحقیق پذیر نیستند، اما می‌توان آنها را ابطال کرد(پوپر،۱۳۸۴: ۳۵۹). مطابق این قاعده فرضیه حکومت منتخب مردم(و حاکمیّت موهوم مردم) و یا با فضیلت ترین حاکمان و تثبیت جایگاه حکومتی آنان قابل احتجاج و اثبات نیست؛ لیکن می‌توان در صورت لزوم آن را ابطال و برانداخت. با عنایت به ایستار ابطال‌گرایی پوپر شرط لازم و کافی برای وجود دموکراسی برکناری و عزل دمکراتیک حاکمان و نه گزینش و استقرار آنان است. بنابراین، عنصر استعلایی در دموکراسی پوپر، ویژگی نفی کنندگی اش است.

پوپر به گونه‌ای هوشمندانه معرفت شناختی و روش شناختی خود را بر مبانی علمی و فلسفی‌اش استوار می‌سازد و مضمون آن را به سایر مقولات دیگر، از جمله دموکراسی تعمیم بخشیده است. نظریه دموکراسی پوپر در نقض سؤال مشهور افلاطون (چه کسی باید حکومت کند؟) و متأثر از رویکرد علمی و معرفت شناختی او شکل گرفته است. وی در این راستا حاکمیّت فضلا، مردم و اکثریّت را رد می‌کند و بر آن است که می‌بایستی به وجه سلبیِ دموکراسی، یعنی

امکان نفی حاکمیّت مستقر و برکناری فرمانروایان ناشایست بها داده شود. رویه دیگر این رهیافت ممانعت از ظهور دیکتاتوری است.با توجه به ایضاح و ارزیابی آرا و اندیشه های پوپر در این پژوهش به وضوح می توان نتیجه گرفت که نظریه دموکراسی پوپر بر اساس مبانی علمی و فلسفی او بنیاد گذاشته شده است. سرشت نظریات فلسفی و به تبع آن نظریات سیاسی پوپر،اساساً سلبی محور است. از اینرو مطابق دیدگاه پوپر دموکراسی شیوه ای برای برکناری حاکمان توسط احاد مردم است. ضابطه پوپر برای تمییز علم از شبه علم، یعنی ابطال پذیری، ملاک تمایز دموکراسی از سایر اشکال حکومت قرار گرفته است.

پوپر، فیلسوف علم و عالم بزرگ اتریشی در زمینه دموکراسی نیز نظریه‌پردازی کرده است. مهم‌ترین اثر سیاسی او «جامعه باز و دشمنان آن»می‌باشد. در این کتاب پوپر به نقد آرای دشمنان آزادی‌های دموکراتیک و جامعه باز پرداخته و فلاسفه بزرگی چون افلاطون، ارسطو، هگل و مارکس را مسؤول استقرار جامعه بسته و استبداد سیاسی می شمرد. در حقیقت کل آثار او ملهم از این اندیشه اساسی است که آزادی و حقیقت به هم وابسته‌اند. وی روش عقلگرایی انتقادی خود در حوزه علوم (ابطال پذیری) را به حوزه جامعه و سیاست نیز تسری داد. همچنان که علم از طریق ابطال نظریه‌های مستقر پیشرفت می‌کند، جامعه و سیاست نیز برای پیشرفت خود نیازمند نقد مستمر است. جامعه بسته، جامعه‌ای است که در آن کل حقایق کشف شده به شمار می‌روند، در حالی که بر طبق استدلال پوپر، هیچ‌گاه نمی‌توان حقیقت نهایی را کشف کرد. نمی‌توان فرایند آینده تاریخ را شناخت، زیرا نمی‌توان معرفت علمی آینده را هم‌اکنون پیش‌بینی کرد؛ در غیر این صورت علم آینده هم اکنون در دست می‌بود. جامعه بسته بر اساس این ادعا که مبتنی بر حقایق از پیش تعیین شده است، مجالی برای نقد و ابطال سیاست‌ها باقی نمی‌گذارد. مهم‌ترین امتیاز دموکراسی بر دیگر انواع حکومت، به نظر پوپر آن است که در آن می‌توان حکام ناشایست و فاسد را از کار برکنار کرد. به طور کلی به نظر پوپر، دموکراسی با اصل عمومی و کلی حاکم بر اندیشه او یعنی باز بودن جهان و غیرقطعی و ناتمام بودن همه حقایق نسبتی اساسی دارد.

نظریات کارل پوپر درمورد دموکراسی هم مبتنی بر جامعه باز اوست. پوپر اصولاً منکر مردمی بودن حکومت دموکراسی است و آن را یک مغلطه بیش نمی‌داند. پوپر تعریف کلاسیک دموکراسی را در معنای «حکومت توده مردم » را نمی پذیرد و بر ضرورت باز تعریف دموکراسی اصرار دارد .در تعریف دموکراسی بیان می‌کند که غرضم از دموکراسی چیزی مبهم و دوپهلو مانند

«حکومت مردم » یا «حکومت اکثریت » نیست، منظورم مجموعه‌ای از نهادهاست (بخصوص انتخابات عمومی، یعنی حق مردم برای برکنار کردن حکومتشان)که نظارت عامه بر حکمرانان و برکنار ساختن ایشان را امکان پذیر سازد و به مردم اجازه دهد به اصلاحاتی که می‌خواهند دست یابند (پوپر، ۱۳۸۰:۹۵۷).

مهم‌ترین امتیاز دموکراسی به نظر پوپر بر دیگر انواع حکومت،آن است که می‌توان به وسیله آن حکام ناشایست و فاسد را از کار برکنار کرد. به این ترتیب دموکراسی‌ها در نگاه او حاکمیت عامه نیست، بلکه نهادهای تجهیز شده‌ای هستند که خود را از خطر دیکتاتوری حفظ می‌کنند. دموکراسی با اصل عمومی حاکم براندیشه او یعنی باز بودن جهان و غیر قطعی و ناتمام بودن همه حقایق نسبتی اساسی دارد(پوپر ،۱۳۷۶:۱۱۹).در واقع می‌توان گفت پوپر دموکراسی را ابزاری برای گذار از جامعه بسته به جامعه باز و عزل رهبران ناشایست می‌داند. در نگاه پوپر آن وجه سلبی دموکراسی، یعنی امتناع از پذیرش فرمانروایان و برکنار کردن آنان بر وجه ایجابی آن، یعنی انتخاب و نصب فرمانروایان، ارجحیت معرفتی دارد. بنابراین ماهیت دموکراسی در نگاه پوپر اساساً وجهی بازدارنده و سلبی دارد. به همین خاطر مدل دموکراسی مورد نظر او را دموکراسی بازدارنده می‌نامند(شهرام نیا ،۱۳۸۹:۶۹).

کثرت گرایی؛رابرت دال polyarchy –Pluralism

رابرت دال، نظریه‌پرداز عمده دموکراسی و از علمای سیاسی بزرگ آمریکایی، مفهوم «پولیارشی» را برای توصیف نظام‌های دموکراتیک معاصر و متداول، رایج ساخته است. به نظر او، دموکراسی در مفهوم آرمانی و کلاسیکش قابل تحقق نیست، بلکه تنها می‌تواند برای سنجش میزان نزدیکی دموکراسی‌های موجود به وضع آرمانی در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر نظریه دال درباره دموکراسی، نظریه‌ای واقع‌بینانه است که به ویژه متأثر از دیدگاه نخبه‌گرایان بوده است. وی در نخستین کتاب خود یعنی دیباچه‌ای بر نظریه دموکراسی، نظریه‌های اکثریتی و مشارکتی یا ایده‌آلیستی دموکراسی را مورد نقد قرار می‌دهد و در مقابل مفهوم پولیارشی را برای توصیف دموکراسی موجود و ممکن به کار می‌برد. پولیارشی به مفهوم تعدد نخبگان حاکم، حد مطلوب مشارکت و رقابت سیاسی را ایجاد می‌کند و از بروز استبداد جلوگیری می‌نماید. حکومت دموکراسی واقعی نه حکومت اکثریت و نه حکومت یک اقلیت، بلکه حکومت چندین اقلیت است. بنابراین نظریه پولیارشی، نظریه پلورالیسم یا تکثر در منابع قدرت سیاسی است.

به طور کلی از دیدگاه دال، دموکراسی به عنوان روش گزینش رهبران و تضمین نظارت شهروندان بر ایشان اهمیت بیشتری دارد تا به عنوان نظامی برای تأمین حقوق و آزادی‌های فردی و مشارکت و رقابت کامل و تمام عیار. مبنای این برداشت از دموکراسی، نظریه‌های کثرت‌گرایی در جامعه‌شناسی است که از یک سو متأثر از سنت ماکس وبر می‌باشند که بر وجود منابع مختلف قدرت در جامعه تأکید دارد و از سوی دیگر در واکنش به نظریات نخبه‌گرایان است که بر وجود الیت قدرت واحد در جامعه تأکید دارند. هرچند می‌توان گفت که کثرت‌گرایی نیز مندرج در همان الگوی الیتیستی است، ولی از این جهت متفاوت است که بر تعدد گروه‌های نخبه تأکید دارد نه یک طبقه‌ی نخبه‌ی واحد. دموکراسی کثرت‌گرا بر این اصول استوار است: تعدد منابع قدرت و گروه‌ها - نظام انتخاباتی رقابتی- عدم مطلوبیت مشارکت سیاسی گسترده.

دموکراسی نولیبرال؛ رابرت نوزیک و فردریک فون هایک Constitutional democracy

دموکراسی مبتنی بر اندیشه «نولیبرال» یا «راست جدید» در متن مکتب سیاسی رابرت نوزیک و فردریک فون هایک دیده می‌شود. آنان زندگی سیاسی را مانند زندگی اقتصادی، بر آزادی یا ابتکار فردی استوار میدانند .هایک دموکراسی را آموزه ای درباره روش تعیین آنچه باید قانونی باشد تعریف میکند و آن را به خودی خود هدف نمی‌داند. بلکه دموکراسی را ابزاری سودجویانه برای کمک به تأمین والاترین هدف سیاسی یعنی آزادی به شمار می‌آرود (هلد، ۱۳۷۸: ۳۷۸-۳۷۰). مسأله قانون و حقوق قانونی در دموکراسی راست جدید با هدف حفظ آزادی‌های فردی یک اصل اجتناب ناپذیر است .در واقع قانون در دموکراسی راست جدید ،به عنوان سپر محافظی است که از حقوق فرد در قبال تجمیع آراء و منافع جمع حمایت می کند .دموکراسی راست جدید همان دموکراسی نولیبرالی است و طبعاً دغدغه های لیبرالیستی را در درون خود جای داده است. (قادری،۵۲:۱۳۸۷) به عقیده هایک فقط«دموکراسی قانونی»می‌تواند آزادی را محور کار خود قرار دهد و قانونگذاران نباید در حاکمیّت قانون مداخله کنند، زیرا چنین دخالتی عموما باعث کاهش آزادی می‌شود.پس باید همه چیز بوسیله حاکمیّت قانون محدود شود. دموکراسی قانونی هایک «دولت حدّاقل»را ترسیم می‌کند (هرسیج،۴۹:۱۳۸۲). دموکراسی در قالب مدل نولیبرال یا راست جدید به طور مشخص از درون مناسبات نظام سرمایه داری مدرن تئوریزه می‌شود و بیرون می‌آید.

دموکراسی مشارکتی یا چپ جدید؛پولانزاس Participatory Democracy

در برابر مدل راست جدید، مدل چپ جدید، با اندیشمندانی همچون مک فرسون و پولانزاس قرار دارد،که به «دموکراسی مشارکتی» توجه کرده‌اند. پولانزاس عقیده دارد که بی‌انتخابات عمومی، بی‌آزادی نامحدود مطبوعات و اجتماعات و بی‌برخورد آزاد افکار و عقاید، زندگی در هر نهاد عمومی خواهد مرد (هلد، ۱۳۷۸: ۳۹۰-۳۸۶). وی استالینیسم را رد می‌کند و خواهان بازاندیشی در سیاست‌های سوسیال دموکراسی است. پولانزاس بر«تکثّرگرایی سوسیالیستی» تأکید می‌کند و موافق دموکراسی مستقیم است، امّا امکان عملی شدن آن را سخت می‌داند.دولت موردنظر او، هرچند از استقلال نسبی برخوردار است، محل مبارزه طبقاتی و مدّعی انحصاری به کارگیری خشونت می‌باشد(بشیریه،۱۳۷۹:۳۲۱-۳۱۸). دموکراسی مشارکتی بیشتر براصل مشارکت تأکید دارد. اصل مشارکت خود نشأت گرفته از تلقی اندیشه چپ جدید از وجه اجتماعی انسان است و منتقد برداشت فردگرایانه از آدمی است. لیبرالیسم به مقوله‌هایی مانند مصلحت عمومی یا اراده ی جمعی اعتبار می‌دهد و شهروندان جامعه و حقوق و آزادیهای آنان را واقعی می‌داند. ولی چپ جدید مقوله‌های یاد شده را بخشی از سازوکار طبیعی و بیرونی وجه اجتماعی انسان به حساب می‌آورد و توجه به آنها را تضمینی برای رشد و شکوفایی خرد آدمی می‌داند(قادری،۱۳۸۷:۵۲).

پولانزاس خواستار مسئولیّت‌پذیری و باز شدن دولت و پارلمان، و همچنین دموکراتیزه شدن بوروکراسی و احزاب، و دموکراتیزه شدن جامعه از راه گسترش گروههای شغلی در محلّ کار و فعّالیت جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش زنان و طرفدارن محیط زیست است.وی می‌خواهد مشارکت فعّال و مستقیم مردم در تصمیمات سیاسی را جانشین نقش دولت کند، امّا به علّت عملی نبودن این امر، بر این باور است که دولت باید از راه انتخابات عمومی و آزادی نامحدود مطبوعات و افکار کنترل شود. پولانزاس، برای برپا کردن دموکراسی، به توزیع مجدّد ثروت و بهبود وضع اقتصادی مردمان و گسترش نهادهای جمعی چون شوراها در محلّ کار، توجّه کرده است (هلد، ۱۳۷۸: ۳۹۷).

دموکراسی رادیکال؛ارنستو لاکلائو Radical Democracy

ارنست لاکلائو و موفه جزو جدیدترین نظریه پردازان در باب دموکراسی هستند. نظریه دموکراسی رادیکال آنها به عنوان یک نظریه پسامدرن دموکراسی شناخته می‌شود. علی‌رغم

اینکه خود لاکلائو و موفه در مورد پسا مدرنیته تئوری پردازی نکرده‌اند، ولیکن دلایل متعددی وجود دارد که آنها را نماینده نظریه پردازان دموکراسی در شرایط پسا مدرن تلقی نماییم. مهم‌ترین دلیل این است که از دیدگاه نظریه دموکراسی رادیکال ایشان، توسعه فرهنگ که به وسیله جامعه شناسان پسا مدرنیته تئوریزه گردیده باید فراهم آورنده امکان دموکراتیک شدن تلقی شود نه نابودکننده سیاست رادیکال(نش، ۱۳۸۹: ۲۸۳). در دموکراسی رادیکال لاکلائو و موفه که به دموکراسی مشاجره‌ای هم معروف است، از فراروایت های مدرن چون آزادی، برابری خبری نیست. آزادی و برابری نشانه‌های هستند و مانند همه نشانه ها هیچ مرجع خارجی و قطعی ندارند. به نظر آنها برای ایجاد یک جامعه سیاسی مساوات گرا و دموکراتیک نیاز به رادیکال شدن دموکراسی لیبرال است و تنها راه تضمین کثرت‌گرایی در مقابل توتالیتارسیم، رادیکال شدن دموکراسی لیبرال می‌باشد. در دموکراسی رادیکال جامعه حول اصول جهان شمول برابری و آزادی قرار گرفته است اما این اصول نظم و هم گونی ایجاد نمی کنند، چرا که تفاسیر مختلفی از این نشانه ها وجود دارد.همچنین از نظر آنها دموکراسی بدون قدرت ممکن نیست و قدرت جزء ذاتی هر وضعیت اجتماعی است چرا که کردارهای دیگر از آن وضعیت خاص کنار گذاشته شده‌اند(نش ،۱۳۸۹: ۲۹۰-۲۸۳).

دموکراسی عاطفی؛ آنتونی گیدنز

گیدنز می‌کوشد با طرح معضلات اجتماعی موجود در جامعه‌ی غرب، با تکیه بر آن‌چه «راه سوم» می‌نامد، نظریه‌ی سوسیال دموکراسی را بر اساس نیازها و مقتضیات روز جامعه‌ی غرب بازسازی کند. از نظر او این بازسازی شامل تجدید نظر در بنیادی‌ترین نهاد جامعه ـ خانواده ـ نیز هست.گیدنز به درستی خانواده را یکی از نهاد های اصلی «جامعه مدنی» می‌داند و معتقد است لازمه‌ی برقراری جامعه‌ای مستحکم، داشتن خانواده‌های مستحکم است. چنین خانواده‌ای در دنیای کنونی مشابه خانواده سنتی نیست و بر اساس تساوی بین دو جنس شکل می‌گیرد که می‌توان براساس آن چارچوبی قانونی و اخلاقی برای خانواده نیرومند امروزی بنا کرد.افزایش آمار طلاق، فزونی یافتن خانواده‌های تک‌سرپرست و کودکان متولد شده از پدران و مادران ازدواج نکرده، از مصادیقی است که باعث شده بسیاری مسئله‌ی بحران در جامعه‌ی مدرن و فروپاشی خانواده را مطرح نمایند. این دیدگاه بیشتر از سوی محافظه‌کاران مطرح شده و راه‌کار آنان برای خروج از این بحران، تأکید بر تقدس خانواده‌ی سنتی، جهت بازگشت به آن و

سخت‌گیری در مورد طلاق و ایجاد محدودیت و عدم حمایت از خانواده‌های تک‌سرپرست و ممنوعیت قانونی خانواده‌هایی چون هم‌جنس‌گرایان است.چپ‌گرایان و برخی از لیبرال‌ها به شکلی گسترده از تحولات واقع شده در خانواده استقبال می‌کنند و همه این تحولات را به رسمیت می‌شناسند. «برای بسیاری در جناح چپ سوسیال دموکراسی و برخی آزاداندیشان، داستان خانواده امروزی، چیزی جز تکثیر سالم نیست. از این گذشته، [از نظر آنان] اگر تنوع و انتخاب، شعار برجسته‌ی این عصر است، چرا این‌ها باید در مورد خانواده مصداق نداشته باشد؟ ما باید بپذیریم که افراد می‌توانند بدون این‌که ازدواج کنند به خوشی با هم‌دیگر زندگی کنند، مردان و زنان می‌توانند با همان شایستگی به پرورش کودکان بپردازند، و سرپرستان مجرد خانواده‌ها می‌توانند مانند زوج‌های متأهل کودکان را به نحو رضایت‌بخش تربیت کنند»(گیدنز، ۱۳۸۶: ۹۸).

گیدنز با اشاره به تحولات عمده‌ای که در حوزه‌ی خانواده صورت گرفته، به چهار دگرگونی اصلی که که کشورهای صنعتی و غربی را دست‌خوش خود کرده و به مرور در حال جهانی شدن است، اشاره می‌کند. اول این‌که خانواده مانند گذشته یک واحد اقتصادی نیست، بلکه مجموعه‌ای از پیوندها است که بیشتر براساس ارتباط و به خصوص ارتباط عاطفی شکل می‌گیرد. دوم، دگرگونی در نقش‌ها است و بر خلاف ازدواج سنتی که پیوند میان زن و مرد بر اساس نقش‌های ثابت (مرد نان‌آور- زن خانه‌دار) بود، در طول حدود یک نسل این امر تغییر کرده و بیشتر بستگی به توافق و گفت‌وگوی اعضا دارد. در واقع شناخت خود و هویت خود در جامعه‌ی مدرن به صورت پروژه‌ای بازاندیشانه درآمده و دیگر «زن» و یا «مرد» بودن از نظر هویت و وظایفی که ایجاب می‌کند، معنای روشن و مشخصی ندارد. سومین دگرگونی بزرگ، موقعیت در حال تغییر زنان و موازنه‌ی قدرت آن‌ها با مردان است، به طوری که جوامع در ارتباط با روابط بین دو جنس، هر روز مساوات‌طلب‌تر می‌شوند. و چهارمین دگرگونی، مربوط به نگرش نسبت به امور جنسی است. نگاه دوگانه نسبت به زنان، که به دو دسته زنان عفیف و پاک‌دامن و زنان فاحشه تقسیم می‌شدند و در لایه‌های عمیقی از فرهنگ غرب وجود دارد، بر وجوه جنسی و رفتار دو جنس مؤثر بود و با خشونت جنسی مردان نسبت به زنان و غلبه یافتن مردان در امور جنسی ارتباط نزدیکی داشت. به نظر گیدنز هرچند هنوز تلاش برای کنترل روابط جنسی زنان، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های روانی مردان در فرهنگ غرب است، اما این نگاه در حال تغییر است و بسیاری به نادرستی اصول آن اذعان می‌کنند(گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۴).

تحولاتی که گیدنز به آنها اشاره می‌کند، خود دلیلی برای آن است که تلاش برای بازگشت به خانواده‌ی سنتی در جوامع امروزین ممکن و مفید نیست. او در تشریح دلایل رد ایده بازگشت به خانواده سنتی می‌نویسد:

- ما با فرایندهای دگرگونی عمیق در زندگی هر روزه برخورد می‌کنیم، که معکوس کردن آن کاملاً بیرون از توانایی هر سازمان سیاسی است.
- حسرت و دریغ خانواده‌ی سنتی را خوردن، گذشته را آرمانی می‌کند...پژوهش‌های تاریخی بیش از پیش رویه‌ی تاریک خانواده‌ی سنتی را آشکار می‌سازد که در آن خشونت نسبت به کودکان و سوء استفاده‌ی جنسی از آنان بسیار فراوان‌تر از آن‌چه بیشتر مورخان در گذشته گمان می‌کردند، بوده است.
- خانواده‌ی سنتی اساساً یکی واحد اقتصادی و خویشاوندی بود. پیوندهای زناشویی مانند امروز مشخص و متمایز نشده بودند و عشق یا درگیری عاطفی پایه‌ی اصلی ازدواج را تشکیل نمی داد.
- ازدواج سنتی بر پایه‌ی نابرابری زن و مرد قرار داشت، شوهر مالک زن بود و کودکان حقوق اندکی داشتند.
- خانواده‌ی سنتی به طور کلی شامل یک معیار اخلاقی دوگانه و تبعیض‌آمیز در زمینه‌ی روابط جنسی بود. از زنان متأهل انتظار می‌رفت که عفیف باشند و به مردان آزادی جنسی بیشتری داده شده بود.
- کودکان علت وجودی ازدواج بودند. خانواده‌های پرجمعیت، مطلوب بودند یا به عنوان امری طبیعی پذیرفته می‌شدند. امروزه کودکان دیگر مزیت اقتصادی به شمار نمی‌روند، بلکه به جای آن یک هزینه‌ی اقتصادی عمده‌اند. ماهیت کودکی و پرورش کودک عمیقاً تغییر کرده است(گیدنز، ۱۳۸۴: ۸۹).

گیدنز به دموکراسی در عواطف اشاره می‌کند و معتقد است «دموکراسی عاطفی»، نتیجه‌ی تلویحی چنین تغییراتی است. تساوی، ارتباطات و گفتگو در مورد مسایل و اعتماد متقابل از جمله اصول دموکراسی است که به عنوان ویژگی‌های ارتباط مناسب نیز مطرح است.گیدنز با رد این دو دیدگاه، خانواده مطلوب خود را در قالب خانواده‌ی دموکراتیک صورت‌بندی می‌کند. او معتقد است درباره‌ی خانواده‌ی امروزین، تنها از یک چیز می‌توان سخن گفت و آن دموکراسی است. «خانواده در حال دموکراتیزه شدن است، به همان شیوه‌هایی که فرایندهای

دموکراسی عمومی دنبال می‌کنند؛ و اینگونه دموکراتیزه شدن نشان می‌دهد که چگونه زندگی خانوادگی ممکن است انتخاب فردی و همبستگی اجتماعی را با هم ترکیب کند».معیارهای دموکراسی در خانواده با معیارهای دموکراسی در جامعه به طرز شگفت‌انگیزی نزدیک هستند. دموکراسی در حوزه عمومی، شامل برابری رسمی، حقوق فردی، بحث عمومی درباره‌ی مسایل به دور از خشونت و اقتدار است که با مذاکره و گفتگو به دست می‌آید. خانواده دموکراتیک نیز در این ویژگی‌ها سهیم است. دموکراتیزه کردن در زمینه‌ی خانواده به مفهوم برابری، احترام متقابل، استقلال، تصمیم‌گیری از طریق گفتگو و آزادی از خشونت است. همین ویژگی‌ها تا اندازه‌ی زیادی الگوی روابط پدر و مادر با کودک را نیز ارائه می‌کند؛ البته پدر و مادر هنوز مدعی اقتدار بر کودکان خواهند بود و حق دارند باشند، اما این امر بیشتر بر اساس بحث و گفت‌وگو و بازتر از پیش خواهد بود(گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۸).

گیدنز در نمایی کلی، ویژگی‌های خانواده‌ی دموکراتیک را چنین برمی‌شمارد: برابری عاطفی و جنسی، حقوق و مسئولیت‌های متقابل در روابط، انجام وظایف مشترک پدری و مادری، قراردادهای مادام‌العمر میان والدین و فرزندان، اقتدار توافق‌شده نسبت به کودکان، تعهدات کودکان نسبت به پدر و مادر و خانواده‌ی از نظر اجتماعی ادغام‌شده.گیدنز بر بعد جهانی تحولات خانواده تأکید می‌کند، می‌توان گفت خانواده‌ها در سراسر دنیا نیز در دهه‌های گذشته از تغییرات واقع شده در خانواده‌های غربی مصون نبوده‌اند.

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به تحولات جهانی صورت گرفته در خانواده و تکثر انواع و اشکال آن به خصوص تحت تأثیر تحول نقش‌های فردی و اجتماعی زنان با افزایش تحصیلات، اشتغال و مشارکت آنان و به تبع آن تغییر نقش‌های جنسیتی در خانواده‌ها، تئوری گیدنز را در خصوص خانواده، در سطحی وسیع‌تر و به صورت جهانی به کار بست(گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

دموکراسی الکترونیکی یا دیجیتال

دموکراسی در واقع به معنای «دوری جستن از استبداد و خود کامگی و برقراری عدالت و آزادی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای و دینی است.» یکی از دستاوردهای انقلاب اطلاعاتی و فراگیرشدن ابزارهای الکترونیک - که ارتباط آزاد از طریق شبکه جهانی اینترنت را برای بشر فراهم ساخته - فرو پاشی نظم کهنه ارتباطی حاکم برجهان و خاتمه دادن به سیر

یک طرفه جریان اطلاعات از سوی غرب به شرق است. علاوه بر آن، اینترنت - بر خلاف رسانه-های سنتی- دراختیار و کنترل یک صاحب مشخص و یا شرکت خاص نیست. در نتیجه امروز هر فرد، در هر نقطه از دنیا، با برخورداری از دانش و تکنولوژی می تواند قسمتی از اینترنت را مالک شود و از راههای گوناگونی که برای همگان فراهم است مثل بلاگ، «فیسبوک»، «مای اسپیس»، «توئیتر» و «یوتیوب» عملا وارد یک ارتباط تعاملی و دوسویه شود و آنچه را که مایل است با دیگران در میان بگذارد از طریق نوشتار، گفتار و یا تصویر نشر دهد. این امکان بی سابقه را می توان دموکراسی الکترونیک نامید.آنچه مهم است این است که منافع جمعی و یا ملی نباید فدای منافع گروهی، حزبی و شخصی گردد. من در هر شرایطی الویت را به منافع جمعی می دهم. متاسفانه این نکته در معادلات ارتباطاتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گم شده و نیاز به بازنگری و توجه خاص دارد. به بیان دیگر نباید منافع مشترک را که جزیی از منافع شخصی همگان است از یاد برد.

در بین جوانانی که دسترسی به اینترنت دارند و دوست دارند در امور سیاسی و اجتماعی نقش آفرین باشند، برخورداری ازامکان رای دادن اینترنتی می تواند به افزایش حضور آنان در رای گیری منجر شود. کما اینکه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا که به پیروزی آقای اوباما منجر شد، شمار آرای جوانانی که از طریق اینترنت رای داده بودند افزایش چشمگیری داشت. ولی اینترنت را نمی توان در رابطه با میزان مشارکت افراد مسن تر جامعه به عنوان یک عامل تاثیر گذار مورد محاسبه قرار داد. در کشورهایی که اینترنت بصورت یک رسانه جمعی عمل می کند و در دسترس عموم است تاثیر گذار بوده است. مشارکت و تاثیر گذاری اینترنت بستگی به فراهم بودن آن، میزان فراگیری آن و دانش رسانه ای کاربران وسائل الکترونیک دارد .به نظر من، فضای اینترنت دمکراتیزه و آزاد است ولی دخالت دولتها و نهادها ی ذی نفع در کنترل این شبکه جهانی، مانعی در راه استفاده بهینه از این کانال ارتباطاتی است .منظور من این نیست که تولید و نشر محتوا باید از یک آزادی کامل(بدون لحاظ کردن مساله مسئولیت اجتماعی) برخوردار باشد و مثلا دروغ پردازی و شایعه پردازی بلا مانع باشد. به قول ارسطو میانگین طلایی، بهترین گزینه است.(کمالی پور. وب سایت علوم اجنماعی ایران).

دموکراسی الکترونیک جستجوی کاربرد ابزارهای الکترونیک ارتباطی در پیشبرد فرایندهای دموکراتیک در یک نظام دموکراتیک تلقی می‌شود. در صورت تقسیم دموکراسی دیجیتال یا الکترونیک به سطح خرد و کلان، در سطح خرد می توان به بررسی ارتباطات میان فردی و

گروهی غیر دولتی اشاره کرد و در سطح کلان، قرهنگ و قوانین حاکم بر فضای اطلاعات را می‌توان مورد بررسی قرار داد (خلیلی،۱۳۹۴).

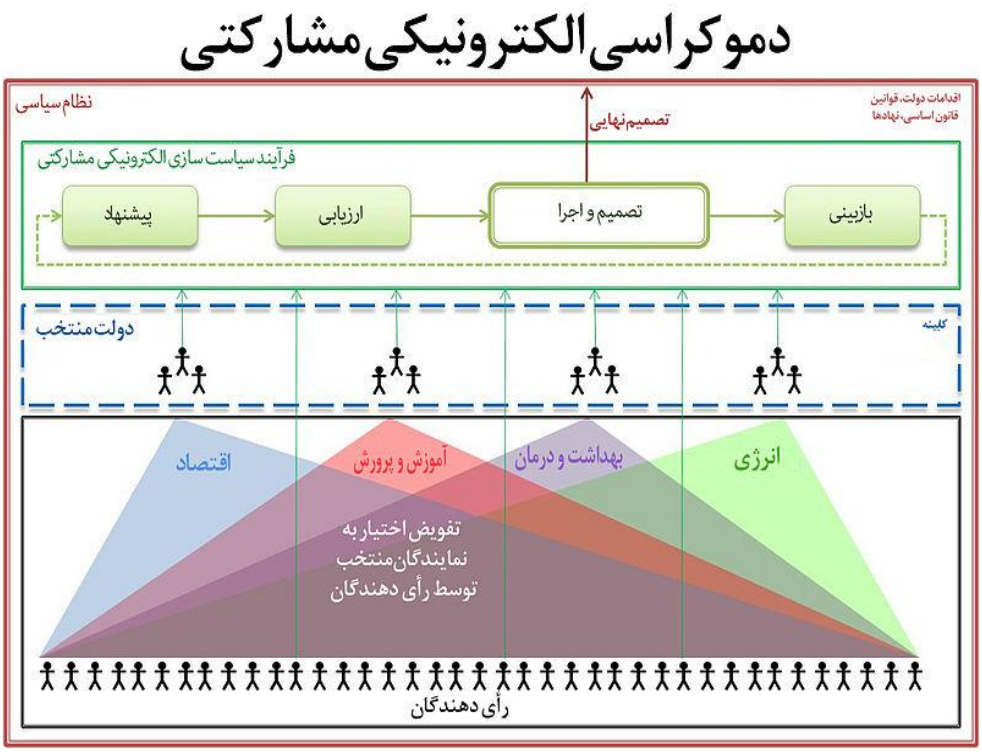

نتیجه‌گیری:

اندیشه‌های سیاسی در خلاء شکل نمی‌گیرد، اندیشه‌های سیاسی پاسخی است به چالش‌ها و پرسشهای اواخر قرن۲۰ که با چالش‌های عدیده و متغیری روبرو بود، سده۲۰ باچالشها و در واقع با تغییراتی در عرصه تکنولوژی، صنعت و فناوری مواجه شد که این تغییرات و پیشرفتها باعث بوجود آمدن یکسری بحران ها در عرصه اجتماعی، فرهنگی و هویتی شدند که از سویی دیگر تحولات سیاسی در سده۲۰ بیش از سایر دوران‌ها صورت گرفت، تحولاتی که شاید چندین برابر تغییرات سیاسی گذشته تلقی می شوند و همچنین باید به جنگ های نظامی بزرگ این دوران و پیشرفتهای نظامی و تسلیحاتی اشاره کرد که با توجه به تأثیرات خود بخصوص در زمینه کشتارهای عظیم انسانی، ایجاد واهمه و ترس در میان انسانها، افزایش قدرت دولتها، چالش‌ها و بحران‌های نوینی را بوجود آوردند، در واقع در سده۲۰ تغییرات و تحولات در عرصه-های مختلف اعم از فنی، اقتصادی، تکنولوژی، فناوری، جنگها و همچنین تحولات در ذائقه و سلایق انسانها و به طبع تغییر در انتظارات و مطلوبیت انسانها، افزایش قدرت فناوری اطلاعات و رسانه‌ها و افزایش پیوند بین سرمایه و قدرت باعث بوجود آمدن بحران‌ها و چالشهایی در سده ۲۰ و همچنین سده۲۱ شد، این بحرانها در عرصه های هویتی، معنوی، اخلاقی، انزواگرایی انسانها، دموکراسی واقتدار بوجودآمده است، با توجه به این بحران‌ها و چالش‌ها اندیشه‌های سیاسی متنوعی نیز بوجود آمدند به عبارت دیگر ازیک سو آرا و نظرات برجسته ایی ارائه شدند و ازسویی دیگر چرخش‌ها در نظریات و ایدئولوژی های سیاسی سده ۲۰ بسیار زیاد بوده است، این تحولات و تغییرات در ابتدا بر مسائل جامعه تأثیر می گذارند و منجر به ارائه اندیشه های سیاسی می شوند. از خود بیگانگی انسانها یا شئ گشتگی، بحران‌های هویتی، بحرانهای اخلاقی، انزواگرایی، احساس بیهودگی و پوچی در میان انسانها ، ایجاد تفکر و اندیشه، عدم تغییر جهان از سوی انسانها ، سطحی نگری در میان انسانها ، زوال عقل و اندیشه در جامعه، تخصص گرایی، پیچیده تر شدن امور، تمایز یابی بین نهادها، افزایش ترس و واهمه میان انسانها ، اضطراب و ناامیدی، افزایش رفاه در عین یأس و دلزدگی در میان انسانها و به طور خاص از لحاظ دسترسی به امکانات در عین کاهش تأثیر گذاری بر حوادث، رویدادها و ورود دولت به عرصه های جدید از جمله؛ محیط زیست، افزایش استثمار نوین انسانها، ایجاد صنعت بردگی نوین، در معرض خطر قرار گرفتن امنیت انسانها وافزایش عرصه خصوصی انسانها در عین ورود دولت به عرصه خصوصی انسانها در واقع می‌توان گفت که بسیاری از تحولاتی که در سده ۲۰ شکل گرفته‌اند

ناشی از تغییرات در عرصه صنعت و تکنولوژی بودند و با توجه به این تحولات، اندیشه‌های سیاسی متفاوتی در جهان غرب بوجود می آید. بنابر این نظریات ارایه شده در اواخر سده بیست و در عصر جهانی شدن اعم از دموکراسی جهان وطنی، دموکراسی اجتماعی و خانوادگی، دومکراسی بازدارنده و... مرتبط با این دوران شناخته می شوند.

منابع فارسی

کتاب‌ها

۱- بشیریه، حسین(۱۳۷۸)، **لیبرالیسم و محافظه کاری (تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم)**، (ج۲)، چاپ اول، تهران: نی

۲- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۰)، **جامعه باز ودشمنان آن**، ترجمه: عزت الله فولادوند، چاپ سوم.تهران: خوارزمی

۳- دال،رابرت (۱۳۷۸)، **درباره دموکراسی**، مترجم: حسن فشارکی، تهران: شیرازه

۴- فولادوند، عزت اللّه (۱۳۷۶)، **خرد در سیاست**، تهران: طرح نو

۵- قادری، حاتم(۱۳۸۵)، **اندیشه های سیاسی درقرن بیستم**، تهران: سمت

۶- کوهن، کارل(۱۳۷۳)، **دموکراسی**، ترجمه: فریبرز مجیدی، چاپ اول، تهران: خوارزمی

۷- گیدنز، آنتونی(۱۳۷۳)، **جامعه شناسی**، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران : نشر نی

۸- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، **راه سوم، بازتولید سوسیال‌دموکراسی**، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه

۹- ..... (۱۳۸۴)، **چشم‌اندازهای جهانی**، ترجمه: محمدرضا جلایی‌پور؛ تهران: طرح نو

۱۰- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، **فیلسوفان سیاسی قرن بیستم**، ترجمه: خشایار دیهیمی، چاپ اول. تهران: کوچک

۱۱- نصرالدین نانسی و حسین هرسیج (۱۳۸۴)، **پوپر و دموکراسی**، نقد و بررسی نظریات پوپر درباب دموکراسی)، چاپ اول، اصفهان: مهرقائم

۱۲- هابرماس، یورگن(۱۳۸۰)، **بحران مشروعیت**، ترجمه: جهانگیر معینی، تهران: گام نو

۱۳- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، **یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی**، ترجمه : حسین بشیریه، تهران: نشر نی

۱۴- هلد، دیوید (۱۳۶۹)، **مدل‌های دموکراسی**، مترجم: عباس مخبر،تهران: روشنگران

مقاله

۱- خلیلی محسن(۱۳۹۴)، **کشاکش دولت الکترونیک با دولت الکترونیک، دولت پژوهی**، شماره ۳

منابع انگلیسی

1- Held David, (1996),**modeles of Democracy 2nd Edition**, polity press, Great Britain

2- Habermas Jurgen,(1996), **Between Facts and Norms, (Polity press, U. K. 2nd print**